

شکوه لحظه‌ها ترنم بودن رؤیت بی فاصله لطیف هم‌چو باران

به بهانه‌ی چاپ چهار اثر
از رضا محمدی، توسط انتشارات روزگار

حسن حدادی

«قایقی می‌سازم / توری از عشق بر آن آویزم /
دور خواهم شد از این ساحل غربت چندی /
شهری از معرفت و عشق الهی مملو / کوچه
باغاش پر عرفان و دعا / من به میهمانی «یک
رؤیت بی فاصله» دعوت شده‌ام / ارمغان گل و
نور / سبدی معرفت و حس غریب»

«مادر ایام را سلام دادم، دست بردم قاصدکی را
گرفتم، واژه‌ی شد، بوی گل می‌داد از سرنوشت
و سرشت. پرسیدم، گفت به پنجره‌ها بنگر
حاملان عبور-اند»

چندی پیش توفیق ایزدی مرا در بوستان یکی
از دوستان ادب قرار داد. شرط مروت ندیدم تا
دوستان را از صفای اهورایی این همه زیبایی
محروم کنم.

زمان و زندگی (۱۳۸۱) یکی از آثار رضا محمدی
است که چندی پیش به دست‌ام رسید امروز که
آثار دیگر او توسط انتشارات روزگار هدیه‌ی
دنیای شعر و ادب شده بر خود واجب دیدم که

سطوری چند در معرفی آفتاب بنگارم.
در هر چهار کتاب، محمدی همه هدفی ویژه و
منم‌کز را تعقیب می‌نماید و آن تمرکز و دیدن
است که آن را می‌توان با ویژگی‌های نحوه‌ی
نگاه، بازگشت به اصالت طبیعی خویشتن،
هماهنگی با پیرامون و هستی گسترش داد.
شاید دریافته‌های پشت جلد هر چهار کتاب ما
را به تأمل فراخوانند.

«خورشید از خود
و با خود می‌تابد
و موج همان آب است
که بر آب تکیه می‌زند
پنجره‌ی که باز باشد
راه را به دل نسیم می‌گشاید
چگونه راه‌ها بسته‌اند؟
وقتی آسمان هم، پایان راه نیست.
و هر ستاره‌ی
آسمان نگاه
به آسمان دیگری است.»
(زمان و زندگی)

«این ساده‌ترین طرح

و حقیقی‌ترین دست بیعت است

اقلیم ما، درون ما
هم کلیدمان، هم قفل ما
تنگ‌نفسی هم‌نفسی است
من از کوچه تکرارهای همیشه دور می‌شوم
پای از دوش خود برمی‌دارم
و بر زمین می‌گذارم
با اجازه
می‌گوییم
لطفاً اگر امکان دارد

روی دو ضربدر دو حساب باز نکتید.»
(آینه و نگاه)

«می داتم یگانه
بیگانه بی ست

که با غربت خود روبه رو می شود
ما را چون انتظار نخل و بیابان
با غربت خود آشنا کن

یک کاکلی خوب، یک تاج زیبا، جون مرغک
تماشا

ترانه بی باب ظهور یک خوشبختی
به یک سو، به یک رمز، به یک کعبه
می اندیشم
در کوی عنایت غریبه بی نیست، در نیمه شب
عریان یک بیابان،
تیغ های تیز، باد را زخمی نمی زنند



نصیبی است زندگی را، من خود را بی نصیب
نمی گذارم
من مشتری عشق ام، دلم رویتی بی فاصله
می خواهد، چون قطره بی شبنم که با وسعت
روشنی تبخیر شود.
می خواهم سهم مردن را کم کنم، حلقه های
وصال زنجیروار گرد آید. بشرت مرغان
سرخیز اصالت دارد.
(قطره های باران، قاصدهای خوشبختی)

دلبندم! ای یاور خوب!
خوش خیالی من
به باورهای تنها خیالی نیست
پس بیا تا فرو بارد و آغاز شود
هم زمانی بی زبان در همه چیز
هم زبانی هم زمان در همه چیز
بدین سان ما را با تمام دیدار
با پر پرواز آشنا کن.»

(رویت بی فاصله)

«مضامین یگانگی و بی‌کرائگی و عبور آن از صافی ذوق و لطافت با نگاه جمالی و زیباشناسانه، تصویرسازی، طبیعت‌گرایی، شور و شوق و اشتیاق، شناخت و عرفان» دغدغه‌های نوستالژیک، جغرافیای زبانی ویژه و منحصر به فرد و جغرافیای رفتاری با نحوه‌ی نگاه به زیست جهان بیرون و درون و هم‌زمانی این دو، نگاه به دریاها، اقیانوس‌ها، رودها، چشمه‌ها و امواج، خورشید و ماه و آسمان، باغ و بوستان، پرندگان، گل‌ها، شکوفه‌ها و درختان و سنگ و ریگ و سراب و فصول و... عناصر پویا و زنده در تار و پود اشعار شاعر-اند.

در فاصله‌ی بین «زمان و زندگی» تا «رؤیت بی‌فاصله» زبان شاعر گام به گام به سوی پختگی سوق یافته است. شاعر در مجموعه‌ی عشق از دفتر سوم رؤیت بی‌فاصله زبان خاص خود را یافته است و بین اندیشه و زبان و تخیل پیوند بسیار نزدیکی ایجاد نموده است. موسیقی درونی که در مجموعه‌های قبلی کم‌تر احساس می‌شد. واج‌آوایی و گزینش واژه‌گان و استفاده از آرایه‌های لفظی و معنوی همراه با احساس لطیف، طراوتی خاص به اشعار دفتر سوم بخشیده است که نویدبخش اشعار جان‌آرا در آینده است. «دفتر سه‌گانه از وحدت باطنی و استوار در عین کثرت ظاهری برخوردارند و او سعی می‌کند تا با پانهادن بر روی حجاب‌های مرسوم به نگاهی ناب و شاعرانه نزدیک شود» «باران می‌آید! این جمله پر از الهام ابدی است با قطره‌های باران هر تجربه‌ی زیباست هر چیزی و نکته‌ی امکانی برای گشودن راه است.» این جملات در مقدمه‌ی چهار صفحه‌ی کتاب قطره‌های باران آمده است که

در برگیرنده‌ی ۲۰۰ قطعه‌ی ادبی (قطع وزیری) و هر کدام در یک صفحه‌ی مستقل است هر صفحه می‌تواند به حال و هوا و اقلیم خوب در زندگی ما مدد رساند جملات کانونی هر صفحه در پایان با خطی درشت‌تر به چشم نشسته‌اند. مثلاً موضوع صفحه‌ی ۴۷ «خوشبختی» است و در سطر پایان آمده است:

«من خوشبخت بوده‌ام که چشم در چشم
آسمان نشانده‌ام، ستاره‌ها را دیده‌ام.»

این کتاب به نثر است اما جملات کوتاه در متن منسجم و منظم، ذهن و اندیشه را بیش‌تر با درکی شاعرانه درگیر می‌نماید. ■

پانویس:

۱. حسن حدادی
۲. قطره‌های باران، ص ۸۲
۳. خشنودزاده، مسعود، همشهری محله، دوشنبه، ۱۳۹۹/۱/۸۷، معرفی رؤیت بی‌فاصله
۴. همان



گابریل گارسیا مارکز
عشق سال‌های وبا



زوزه ساراماگو

برنده جایزه ادبی هلمر ۱۹۶۸

مرد تکثیر شده

ترجمه: عبدالرزاق رزقچین

مطالعه در سانس جهان

عشق سال‌های وبا

مرد تکثیر شده

نشر روزگار

۶۶۹۷۲۷۸۵-۶۶۴۱۰۴۶۲

استخوان‌های دوست داشتنی

پاییز پدر سالار



آلیس سبالد

استخوان‌های دوست داشتنی

ترجمه: فاطمه نژاد



گابریل گارسیا مارکز

پاییز پدر سالار

محمد رضا راهور